

## آیا گریز از واقعیت ممکن است؟!

با یک نگاه گذرا و مختصر به انسان، و به جهان انسان، می بینیم که نه جهان انسان دیگر آن جهان گذشته هاست و نه خود انسان دیگر آن انسانی است که با هر چیزیکه برمی خورد انگشت حیرت زیر دندان می گرفت؛ یا به خریدن سر و زنج، و یا متفکرانه به تابیدن ریش و بروتنش می پرداخت و ساعت ها محو پدیده ها میشد، بدون اینکه به اصل و حقیقت آن شیء پی ببرد و از آمد و شدش چیزی بداند. انسانی با سرکوچک، آرواره های بزرگ، گردن کوتاه، بدن پرمو، دستان درازتر از پاها و قد خمیده به جلو، پرخاشگر، وحشی و نامهربان نسبت به هم نوع خود، که باشنیدن صدای ناشناخته رعد احساس نگرانی، ناامنی و خطر میکرد و بدون اینکه بداند که چه کاری باید بکند به درون غاری، پشت صخره یا در کنار درختی پنهان می شد؛ و یا با دیدن درخشش خیره کننده و ناگهانی برق، که همه جهان کوچک پیرامونش را روشن می کرد به وحشت می افتاد؛ و یا با رؤیت و شنیدن هزارها رویداد و پدیده و صدا های عجیب و نو و غریب گاهی بشکل دلهره آمیزی سکوت نموده به اطرافش می نگرست و گاهی هم با آوای نامفهوم و ناشی از ترس، یا برخاسته از پرسش گنگ از دیگران، هراسناک و درمانده به اطرافش، یا به سوی همراهانش نگاه میکرد و هرکس هر چیزیکه می گفت، یا هر افسانه ای که می بافت می پذیرفت. انسانی که از حل کوچک ترین مسایل در زندگی اش عاجز بود؛ و با وجود دیدن لاوا و آتشفشان ها، حتی با وجود دست زدن به آن و آگاه شدن از سوزندگی و خاصیت مشتعل کننده لاوا و آتشفشان، راه و طریق افروختن آتش را نمی دانست و نمی دانست که چگونه و با چه چیزی خود را در برابر برودت و سرما و برف و باران و ژاله و یخ حفاظت و وقایه کند؛ نه پلاستی داشت از برای پوششی، و نه در فکر حجاب اینجا و آنجایش بود.

و زمانی که می خواست از محلی به محلی برود، یا بمعنی دیگر مهاجرت کند، سال ها و نسل ها زمان می بُرد تا از مکانی به مکانی میرسید. طی چنین سفرهای دور و درازی که همیشه به شکل گروهی یا قافله ها انجام می شد، گاهی سه چهارم و زمانی هم چهار پنجم و شاید هم بیشتر از افراد این نوع قافله ها از خنک یا از گرسنگی و بی غذایی تلف میشدند؛ و یا طعمه حیوانات بزرگتر و قوی تر از خودشان میگردیدند.

برخلاف امروز که فاصله های هزارها کیلومتر را طی چند ساعتی با وسایل و با سرعت فوق سرعت صوت طی میکنیم، آن بیچاره ها چند صد، یا چند هزار کیلومتر فاصله را طی هزارها سال می پیمودند و از مکانی به مکانی میرفتند؛ به سختی میزیستند و به مشکل میساختند و به کندی و به تدریج به ظرفیت ذهن و فکر خود می افزودند؛ تا اینکه به جایگاه و به امکانات انسان خرد ورز امروز رسیدند و به کامیابی های پی در پی و دور از انتظار دست یافتند. امکاناتی که با آغاز قرن هفده میلادی با عصر خردگرایی دست یافتن بدان ها شروع شد و با گذر از دوره های روشنگری و آرمانگرایی و پیدایش مکتب اصالت عقل به قرن بیست و یک پا گذاشت.

خردگرایی، یعنی باور به عقل به مثابه تنها منبع شناخت انسان. شناخت عقلی از این زمان به طور جدی و جدلی، اگرچه ریشه های عقلگرایی و خرد ورزی در دوره های پیشین وجود داشته، برای تشخیص عقاید و باورهای انسان، چه باورهای پیشین انسان و چه باورهای جدید وی، پایه و اساس دانش و شناخت انسان قرارگرفت. از همین جا رویا رویی اساسی و جدی عینیت گرایی و ذهنگرایی یا تقابل باور عقلی با باور دینی شروع شد. تقابلیکه دینگرایان آن را دین ستیزی نام گذاشتند، اگر چه دین ستیزی در کار نبود؛ و آنچه گفته می شد حقایقی بود که دینداران خلاف آن را تبلیغ میکردند، یا به این حقایق با استناد به باورهای دینی خویش معتقد نبودند.

با تأسف باید گفته شود که دینداران، هم در دوره های پیشین، و هم امروز، در هر دینی که هستند، میخواهند در مورد دین و در مورد هیچ حرفی که آنها بنام دین می زنند، درست یا نادرست، حق یا ناحق، منطقی یا غیرمنطقی موافق یا مخالف عقل، چیزی گفته نشود. شاید چنین انتظاری زمانی و در دوره از تاریخ بشر ممکن میبود، ولی آیا امروز چنین توقعی را می شود پذیرفت؟! و از گفتن حقیقت چشم پوشید؟!

آره: انسان امروزی نه تنها از لحاظ فیزیکی، یا از نظر ساختمان و اناتومی با پدران چهار - پنج میلیون سال قبل خود تفاوت های زیادی دارد، که از جهت فکر و اندیشه و قوای ذهنی و تشخیص و تمیز خوب و بد و درستی و نادرستی ها نیز به مراتب بیشتر از تغییراتی که در بدن - اندام او به وجود آمده، تغییر وضع داده است.

رشد و تغییر و تکامل و تحول انسان و دگرگون شدن طبیعت پیرامون انسان به دست انسان و افزایش تدریجی، ولی حتمی دانش و معرفت وی، انسان را نه تنها قادر به تولید هواپیماهای تیز پرواز، برق، تلفون، تلویزیون، رادیو، انواع وسایل و دستگاه ها و ماشین ها، کامپیوتر، راکت های قاره پیما، شبیه سازی - کلون -، بنا کردن ساختمان های هشت - نه صد متری، انترنت، سنجش فاصله آفتاب با زمین و محاسبه سرعت نور آفتاب و تعیین فاصله زمانی آن نسبت به زمین، رفتن به ماه، جاییکه بزعم دین چندین دروازه وجود دارد و دم هر دری ملایک بيشماری برای بهره داری ایستاده است و... و خلق فرهنگها و تمدن ها و اختراع راکت فضا پیمای " آرس ۱ " که بنا به نوشته مجله تایم پیشرفته ترین اختراع بشر تا امروز است، ساخت، که در زمینه اعتقادات و باورهای دینی یا به اصطلاح معنوی نیز به گسستن زنجیرهای زنگ زده آغاز کرد. ( فراموش نکنیم که همه اکتشافات و اختراعات و پیدایش همه علوم، برخلاف اعتقادات ادیان، که همه علوم و فنون در کتاب های دینی وجود دارند، نه از کتب دینی استخراج شده و به دست بهترین امت ها تولید گردیده است، که به دست بدترین امت ها (کفار) آفریده شده اند؛ و از علوم پایه، یعنی فزیک، ریاضیات و شیمی و علوم تجربی و از مغز انسان منشأ گرفته اند!

بعضی اوقات انسان به این فکر فرو می رود که اگر دست نیروی فرا بشری در کار انسان و در اینهمه اختراعات، ابداعات، کشفیات و ساختن و پرداختن ها دخیل می بود، چرا این دست به جای یاری کفار به یاری مسلمانان - بهترین امت ها - نپرداخته است؟! به نظر شما این امر عجیب نیست؟!)

و حال، سؤال این است که با چنین عروج در عقل اکتسابی، عقل تجربی، عقل عملی و عقل نظری، عقل هائیکه عقل جن هم به پای آن نمیرسد، چگونه از این انسان میتوان انتظار داشت که مثلاً باور کند، که زمین به روی شاخ گاوی قرار دارد و گاو هم به پشت ماهی ایستاده است؛ یا این که هنوز هم از ما بخواهند قبول کنیم که آفتاب در چشمه گل آلودی - با آب سیاه - غروب میکند و... برخی میکوشند برای این سخن توجیه علمی پیدا کنند. اینها به این نظر هستند که منظور از چشمه گل آلود با آب سیاه " بحیره سیاه " است، بدون این که کمی بیشتر عقل شان را به کار ببرند و فکر کنند که حتی اگر قبول کنیم که منظور از چشمه گل آلود با آب تیره بحیره سیاه باشد، آفتاب که در بحیره سیاه غروب نمیکند! اصلاً آفتاب غروبی ندارد! آنچه را ما غروب میخوانیم، در واقع چیزی است که در اثر گردش زمین بر انسان و بر زمین عاید میشود!

فلسفه بافی های فقیه و صوفی و عارف، و یاوه های سخن پردازانی که طوطی صفت تنها همان را تکرار می کنند که استاد گفته و اشاره کرده است، یا توجیه گری های دینجویانی که حال، و بعد از پیدایش ساینس و تکنولوژی می خواهند پایه ساینس و تکنولوژی یک به دین بدهند، چیز دیگری نیست مگر گریز از واقعیت. و این گریز همان گریز کلیسا است از واقعیت کربیت زمین، از واقعیت یگانگی خدا - اعتقاد به سه خدا - و از واقعیت گریز تکیه داران دین از صدها و هزارها موضوع قابل بحث، از جمله موضوع اتلاف حقوق زن در اسلام!

شوهری زنش را می کشد. اقارب زن به گرفتن دیه ایکه مرد قاتل یا اقاربش میخواهند به آنها بپردازد تمایل نشان نمیدهند. مرد قاتل محکوم به اعدام میشود. چون دیه مرد در اسلام دو برابر دیه زن است، در صورت تقاضای اقارب مرد، بعضاً هم بدون تقاضای اقارب قاتل و تنها در اثر حکم قاضی، که به تأسی از حکم قرآن صادر میشود، فامیل زن مکلف است تا نصف باقی دیه مرد را قبل از اعدام قاتل به اقارب قاتل بپردازد. به بیان ساده تر فامیل زن، گذشته از اینکه دخترشان کشته شده است، باید مقداری پول هم به فامیل مرد بپردازند تا حکم اعدام مرد قاتل عملی شود! این قانون امروز با تمام جزئیات و با تمام کیفیاتش در ایران عملی میشود!

دیه بر حسب تعریف دین، مالی است که در بدل آسیبی که به کسی میرسد باید به وی که آسیب دیده یا به اقاربش که آسیب می بینند، پرداخته شود.

بلی، برای مرد قاتل، برای یک جنایتکاریکه به خاطر جنایت اش، به خاطر شکستن قانون، اعدام میشود و به پدر و مادرش آسیب میرسد، باید آسیب پولی پرداخت شود؛ ولی زن چه؟! هم باید به قتل برسد و هم باید پول بدهد؛ چون گل سر سبد هستی، بخاطر وی پرپر میشود!! آسیبی که به زن و پدر و مادر و سائر اقاربش رسیده، هیچ؛ چون زن است، یک موجود بی ارزش و نابرابر! و اگر برابری درکار است، این برابری تنها در عبادت و خداشناسی و شائسته بودن است، نه در حقوق اجتماعی!

میگویند که چون مرد متکفل اعاشه پدر و مادر نیز است، باید فامیل زن مقتول برای تکفل پدر و مادر و خواهر و برادر به جا مانده مرد قاتل، پول مصرف شان را بپردازد!

فامیل زن مقتول باید مسؤلیت مردی را که مسؤلیت اشرا در برابر پدر و مادر و... جدی نمی گیرد و با کشتن انسانی قانون را می شکند، بدوش بگیرد! شما انصاف بدهید که این چگونه عدالت و برابری است که انسانی، هم کشته شود و هم خسارت بپردازد؟!

زن نصف میراث را به نسبت یک مرد میبرد. دلیل می آورند که چون نفقه زن - دختر - بعد از ازدواج بدوش شوهر است، قبلاً بدوش پدر بود، بنأ زن به پول آن قدر که مرد ضرورت دارد، ضرورتی ندارد!

خوب، اگر دختر نخواهد ازدواج کند، چه؟! اگر دختر ازدواج کرد، ولی یک هفته - دو هفته بعد شوهرش در اثر حادثه مجروح و معیوب شد و نتوانست فامیلش را اعاشه کند، و یا عاشق یک مرد مهربان، ولی فقیر شد و خواست با آن مرد فقیر ازدواج کند، یا به دلایل دیگری به پول نیاز داشت یا نیاز پیدا کرد؛ در این صورت دختر چه باید بکند؟! امروز، در کشور ما صد ها زن وجود دارد که شغل تجارت را پیشه نموده اند و از جمله تجار موفق کشور هستند. دختری که نصف میراث را نسبت به مرد میبرد، اگر خواهد که به تجارت بپردازد، آیا میتواند امکانات برابر با امکانات یک مرد را داشته باشد؟! و...

شهادت دو زن برابر به شهادت یک مرد است. چرا؟ چون زن با عاطفه است! چون زن رحمدل است! چون زن زود زیر تأثیر میروند! چون زن به اصطلاح عوام " گپ رو" است - زود فریب میخورد! چون زن بی عقل است و ...

میگیریم از این که به زن و به فهم و شعور و عقل زن توهین آشکار می شود، مگر مرد بی عاطفه است؟ مگر مرد سنگدل است؟ مگر مرد ها زیر تأثیر نمی روند؟ مگر مرد ها فریب نمیخورند! چرا، و با کدام منطق و دلیل در مورد زن و مرد چنین قضاوت عام میکنیم؟! در حالیکه هر انسان توانائی و استعداد و عادت و خصلت و خوی و اخلاق خاص خودش را دارد!

و در مورد عقل زن و مرد باید گفت که:

عقل به جنس تعلق ندارد؛ به امکاناتی که برای دختر و پسر فراهم میشود بستگی دارد. تاجر، صدراعظم انگلستان یک زن بود. مرکل صدراعظم آلمان یک زن است. اندیرا گاندی صدراعظم فقید هند و بی نظیر بوتو صدراعظم فقید پاکستان هر کدام زن بودند. هیلاری کلنتون یک زن است. زمانیکه برای هریک از این ها امکانات برابر با مردان میسر شد، هر کدام نشان دادند که نه فهم شان، و نه استعداد و توانائی های شان و نه تحرک و پشتکار و ورزیدگی آن ها نسبت به مردان کمتر بود؛ و نه کسی را یارای آن بود و هست که آن ها را به فریبید.

وضع آشفته و درهم برهم کشور ما حاصل سیاستها و توطئه های سیاستمدارانی است که خوب می دانند چگونه، و با چه حيله های منافع کشورهای شان را در این جهان پر از حيله و فریب و نیرنگ هر چه بیشتر تأمین و حفظ کنند. تاجر و بوتو، دو زن، در میان این سیاستمداران کار کشته از جمله کسانی بودند که ما را - ما افغان ها را با عقل شیطانی که داشتند، به این روز سیاه انداختند!! دو زن!!

اینها همه واقعیت های هستند که گریز از آنها ممکن نیست، همراه با واقعیت رشد و تحول فهم و ادراک و شعور متداوم انسانی که بیشتر از این ممکن نیست وی را فریقت یا " خر" ساخت؛ واقعیتهای مانند هزارها و صدها هزار واقعیت دیگری که برخی ها می کوشند مزبوحانه آنها را نادیده بگیرند و یا با سفسطه بازی ها آنها را مخدوش کنند. پوشاندن چهره واقعیتها با غبار سخن های سفسطه آمیز و مخدوش کردن سیمای سنگین، باوقار، ولی ظریف حقایق، با قلم کژ و زنگ گرفته، و با بیهوده گوئی ها بیش از این ممکن نیست!

به نظر من چنین امری، بعد از این، هیچوقت دیگر برای افسانه پردازان ممکن و میسر نخواهد شد، زیرا هوش، شعور، عقل و قوه تمیز انسان بجائی رسیده که فریب دادن وی بیش از این ممکن نیست. قبل از ختم سخن میخواهم این نکته را تصریح کنم که:

کلام نرم علم و عقل گرایان مؤید این حقیقت است که علم و عقلگرایان به حتمی بودن ظهور حقیقت باور شدید دارند. و خشونت و کلام درشت آن هائی که به علم، عقل، شعور و ادراک بشر باور ندارند، نشانه است از جهل آنها و دلیلی است به اینکه اینها از گفتن حقیقت ترس دارند، و هر جا و هر وقت که حرف حق گفته شود به داد و وایلا و دشنام و تهمت و تهدید و... متوسل می شوند؛ یگانه راه و یگانه حربه برای بستن دهن ها؛ و برای گریز از حقیقت.

ولی، آیا گریز از حقیقت ممکن است؟!